**فقه: زکات، جلسه 9: دوشنبه 26/07/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

ما آن دفعه دنبال یک اس ام اس می‌گشتیم پیدایش نکردیم آن دوست مایی که اس ام اس زده بود بعداً آن اس ام اس زده، روایتی که مطرح کرده بود را گفت و ما در موردش بحث نکرده بودیم. روایت را یک بحث مختصری در موردش می‌کنم و در مورد حق یوم الحصاد این‌که متعلق این حق هم چی هست صحبت نکرده بودیم، آن هم صحبت می‌کنیم و بحث را جمع می‌کنیم.

آن دوست ما به این روایت اشاره داشتند. روایت «عبد الکریم بن عتبه هاشمی قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ- قَالَ هُوَ شیء سِوَى مَا تُخْرِجُهُ مِنْ زَكَاتِكَ الْوَاجِبَةِ تُعْطِي الضِّغْثَ بَعْدَ الضِّغْثِ وَ الْحَفْنَةَ بَعْدَ الْحَفْنَة»

می‌گفت این تعبیر سوی ما تخرجه من زکاتک الواجبة دلیل گرفته بشود برای این‌که این واجب نیست، این زکات هست که واجب هست.

ولی به نظر می‌رسد این استدلال تام نیست اوّلاً. ممکن می‌خواهد بگوید که این، این هم واجب است ولی این چیزی هست غیر از آن زکات واجبه. هر دو ولو در واجب بودن شریک است، ولی این غیر از آن است. یعنی تصوّر نشود که چون واجب است حتماً مراد زکات است. می‌خواهد نفی کند انحصار حق را در زکات. انحصار حق واجب را در زکات. اینجور نیست که حق واجب منحصر در زکات باشد. این چیز دیگری هست غیر از آن زکات واجبه است و این ممکن است در واقع دقیقاً برعکس بخواهد این روایت بیان کند، این یک نکته.

نکتۀ دوم کلمۀ واجبه. واجب اصلش به معنای ثابت است. ثابت به معنای، ممکن است مراد از زکات الواجبة زکات ثابته باشد. یعنی زکاتی که در مال ثابت هست. این حق، حقی که در مال ثابت باشد که باعث بشود که این مال متعلق حق غیر قرار بگیرد به‌طوری که نشود این مال را ادا کرد و اگر کسی کل مال را می‌خواهد بفروشد، معامله‌اش صحیح نباشد و اینها. این می‌گوید آن نیست. آن زکات، زکاتی هست که حق ثابتۀ در مال هست. ثابته بودنش از چند جهت است. یکی این‌که اختصاص ندارد به آن یوم الحصاد، بعد از یوم الحصاد هم هست، ثابت است. ثانیاً یک حق وضعی است. صرفاً یک حق تکلیفی نیست که باعث بشود که. این حق وضعی سبب می‌شود که کل مال را مالک نتواند چیز کند. یعنی یک حقی هست که ملکیت مالک در مال را مضیّق می‌کند. به هر حال ما هر جور حق زکات را تصویر کنیم که حالا این بحثش را مفصل می‌آییم در موردش صحبت می‌کنیم که حق زکات. زکات و خمس هر دوش از این جهت مشترک هستند که یک نوع تضییق در دایرۀ ملکیت مالک در مال است. ولی یک سری چیزها این تضییق ایجاد نمی‌شود. مثلاً فرض کنید شما موظف هستید که به عیالتان مال بپردازید. وظیفه دارد. حالا اگر به عیالتان مال نپرداختید، نفقه‌اش را ندادید، این مالتان از ملکیت شما خارج نمی‌شود. مال در ملک شماست، گناه کردید. گناه سر جای خودش. ولی حق عیال به مال، به نهی تعلق نگرفته است که سلطنت شما بر مال مضیّق شده باشد.

شاگرد: به ذمه است

استاد: به ذمه نه حالا بحث آن ذمه، می‌خواهم بگویم متعلّقش این فعل به گردن، حتی ممکن است شما آن فعل را هم به گردن شما به نحوی باشد که بعداً هم ادایش واجب باشد. یعنی ببینید دو بحث. نمی‌خواهم حتی بگویم که آن نکته‌ای را که می‌خواهم رویش تکیه کنم این است که این حق متعلّقش مال نیست. متعلّقش حق یوم الحصاد. متعلّقش خود شخص هست. بنابراین اگر از دنیا رفت، ممکن است واجب نباشد پرداخت بشود. یعنی اینجور نیست که واجب باشد، به خلاف مثلاً زکات در مالی که هست، این زکات.

شاگرد: فی المال حقان.

استاد: اشکال ندارد. معلوم نیست که مراد از آن حقی که، عرض کردم یکی از حق تؤخذ به حق تعطیه، یکی از تفاوت‌هایی که ما می‌گذاشتیم همین بود که تؤخذ به یعنی حقی هست که به نحو وضعی در مال هست که اگر شما ندهید این مال مضیّق. یعنی کأنّ اینجوری می‌شود بنابراین تفسیر فی الزرع حقان، حقٌّ یضیّق سلطنتک علی المال و حقٌّ لا یضیّق سلطنتک علی المال.

شاگرد: ؟؟؟

استاد: احتمال می‌خواهیم بگوییم، نه. احتمال هم وجود داشته باشد دیگر این واجبه‌ای که اینجا هست نمی‌شود بهش استدلال کنیم.

شاگرد: بحث ثبات و عدم ثبات دارد، اگر به مال تعلّق بگیرد ثبات دارد، اگر به خود شخص باشد دیگر ثبات ندارد که می‌فرمایید

استاد: نه آنهایش را حالا چجوری می‌توانیم استفاده کنیم، یعنی چه به دلیلی زکات متعلّقش مال هست و امثال اینها، آن حالا در مقام بیان، فعلاً به عنوان اصل مفروض.

شاگرد: ضابطه بودنش با این توجیه می‌شود. می‌فرمایید این ناظر به این است که ثابت است چون یک حکم وضعی است و مال را درگیر می‌کند ؟؟؟ ۷:۳۰ این ثابت باعث می‌شود که ثابته اثبات بشود؟

استاد: آره دیگر، ثابت است دیگر.

شاگرد: اگر به خود شخص هم باشد، آن هم ثابت است؟

استاد: ثابت است فی المال است، نه ثابت علی الشخص. ثابت فی المال است. خب می‌گویم فرق این دو تا می‌تواند این باشد. می‌خواهم بگویم اینها، همین احتمالات باعث می‌شود که دیگر این روایت را نشود بهش تمسک کرد که. من در مقام بیان این نیستم که حتماً بگویم ثابت به این معناست. احتمال این‌که مراد از ثابته الثابتة فی المال باشد و ناظر به این باشد که زکات حقی هست که سلطنت مالک را در مال مضیّق می‌سازد به خلاف حق یوم الحصاد که یک واجبی هست که ظرفش مال هست، نه سلطنت شخص را در مال مضیّق کند. آن زرع حقان می‌تواند معنایش این باشد در مورد زرع دو تا حق وجود دارد. یک حقی هست که سلطنت شخص را بر مال مضیّق می‌کند. یک حقی هست که سلطنتش را بر مال مضیّق نمی‌کند. به نظر می‌رسد که این روایت فی الزرع حقان ظهور آنچنانی در این‌که. این بحثش را در بحث چیز می‌آییم بحث می‌کنیم که آیا بعضی‌ها استدلال کردند بر این‌که زکات به مال تعلق می‌گیرد به عبارت فی، فی الغنم زکاتٌ، به این فی‌هایی که هست آنجا همین مناقشه شده که فی می‌تواند به معنای درباره باشد، نه به معنای این‌که متعلقش چیز هست. حالا آنها بحث‌هایش سر جای خودش، آن را باید مفصل بحث کنیم که حقیقت تعلق زکات به مال چی است امثال اینها، آنها بیشتر، اینها چیزهایی نیست که خیلی استدلال‌های محکمی باشد. اصل این‌که نحوۀ تعلّق زکات به مال به چه شکلی است با روایت‌هایی که احکام خاصه‌ای را بار کردند با آنها می‌شود نحوۀ تعلّق زکات را نتیجه گرفت. حالا.

بنابراین، این روایت حالا صرفنظر از بحث سندی‌اش که سند ندارد که خب آن دوست ما هم به این جهت ناظر نبودند، ولی از جهت دلالتی‌اش هم دلالت خاصی بر عدم لزوم حق یوم الحصاد به معنایی که ما دنبالش هستیم نیست. خب این بحث مکمل آن بحث قبلی.

شاگرد: این دلالتی که می‌فرمایید به خاطر ضعف سند از آن وجوب آیه رفع ید نمی‌کند؟

استاد: نه آن که بله.

خب این یک. این روایت آدرسش هم جامع احادیث، جلد ۹، صفحۀ ۱۹۶، رقم ۱۲۹۲۱، روایت ۱۴ از باب ۷، از ابواب زکات الغلاة بود. خب این یک بحث.

یک بحث دیگر این بود که حالا متعلّق این حق یوم الحصاد مقدارش چی است؟ اوّلاً مقدارش چقدر است؟ ثانیاً متعلّقش چی است؟ آن چیزی که آیۀ قرآن صریحاً در موردش می‌گوید در مورد زرع است. آن چیزهایی که چیده می‌شوند، درو می‌شوند، یوم حصاد است خب در مورد زرع است و امثال اینها. این خیلی روشن است که در مورد زرع که درو کردن در موردش مطرح هست این حق وجود دارد.

از روایات در مورد نخل هم این مطلب استفاده می‌شود. روایت معتبر در مورد نخل هم هست. حالا رفقا کلاس راهنما شب یک بار روایت‌ها را کلاس راهنما می‌خوانیم.

اما آیا در سایر چیزها هست؟ مثلاً میوه‌جات آن ؟؟؟ ۱۱:۳۵ دوست دارد یا وجود ندارد. دو تا استدلال ممکن است بشود برای سایر میوه‌جات. یکی در مورد خود، به خود آیۀ قرآن تمسک بشود. آیۀ قرآن اینجا اگر قرآن باشد من از روی قرآن بخوانم، اگر نباشد از موبایلم در بیاورم.

آیۀ ۱۴۱ از سورۀ انعام هست.

«وَ هُوَ الَّذي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشاتٍ وَ غَيْرَ مَعْرُوشاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفاً أُكُلُهُ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُتَشابِهاً وَ غَيْرَ مُتَشابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفين»

خب ممکن است بگوییم این آیۀ شریفه قبلش این هست که خداوند باغ‌هایی که، معروشات یعنی داربست‌دار. باغ‌هایی که داربست دارند و باغ‌هایی که داربست ندارند اینها را برای شما ایجاد کرده. نخل، زرع و اینها را هم برای شما ایجاد کرده. زیتون، رمان، همۀ اینها را. کلو من ثمره، ظاهرش این است که به همه می‌گوید «إِذا أَثْمَرَ». «وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ» بگوییم این ناظر به همۀ اینها هست و امثال اینها.

ولی به نظر می‌رسد که این استدلال به این مقدار ناتمام است. چون یوم حصاده مقید هست. یوم حصاده یعنی موقع درو کردنش. می‌گوید حق این محصول را در هنگام درو کردن باید ادا بشود. این‌که مراد از درو کردن معنای عام برداشت محصول باشد نیاز به دلیل دارد. ظاهر خود درو اختصاص دارد به زرع و نمی‌توانیم از او تعمیم استفاده کنیم.

ممکن است یک استدلال را با توجه به روایات به گونۀ دیگری استدلال بشود. آن این است که از جهت روایات در مورد این‌که نخل را هم شامل می‌شود این روشن است. صرام در مورد نخل، جذاذ یا جداد در مورد نخل به کار می‌بردند، حصاد نمی‌گویند. و الصرام هست. روایت متعدد هست هم تصریح به کلمۀ نخل دارد، هم کلمۀ عند الصرام تعبیر می‌کند. عند الجذاذ تعبیر می‌کند و امثال اینها. آنهایش روشن است. خب بگوییم با توجه به روایاتی که در ذیل این آیه وارد شده که این حق اختصاص به روز درو ندارد. روز صرام را هم شامل شده بگوییم این معنایش این است که مراد از حصاد یک معنای عامی است. من اوّل درس که این بحث حق یوم حصاد را شروع کردم گفتم ما به تبع آیۀ حق یوم الحصاد تعبیر می‌کنیم. ولی ممکن است مراد از حصاد یک معنای عام‌تری باشد که مطلق برداشت باشد. آن حالا در جزوه ببینید آن فرصت نبود این توضیح را بدهم، یعنی مجال نبود می‌خواستم بعداً توضیح بدهم. ممکن است ما اینجوری بگوییم مراد از یوم الحصاد معنای عام است، یعنی روز برداشت محصول. برداشت محصول در زرع به حصاد است، در خرما به صرام و جذاذ است، در ثمره به قطع الثمار تعبیر می‌کنند، به اصطلاح بریدن و قطع کردن و قطع معمولاً تعبیر می‌کنند. به هر حال هر محصولی یک نوع خاصی برداشت دارد. بگوییم این معنای عام اراده شده. ولی به نظر مشکل می‌آید ما یک همچین معنای عامی را از آیه استفاده کنیم. به دلیل این‌که اوّلاً ممکن است حصاد آیۀ قرآن فقط ناظر به یوم الحصاد باشد، آن بحث خرما و اینها را روایات ملحق کرده باشد آیه متعرّض آن نباشد و روایات آن را بیان کرده باشد. این حالا ممکن است شخصی بگوید با توجه به این‌که در آیه نخل هم آمده این مثلاً بعید هم بدانیم، ولی به هر حال این‌که ما بگوییم مراد از حصاد مطلق برداشت باشد این معلوم نیست. ممکن است محصولاتی باشد که در دست جا بشود، بشود در دست فقیر گذاشت. یک مشت، یعنی محصول. چون در روایات می‌خوانیم که می‌گوید میزان این حق یک مشت است. محصولاتی باشد که متعارفاً، مثلاً مشت مشت در موردش مطرح است. فرض کنید سیب، خیار، امثال اینها که به اصطلاح مشت مشت چیز نیست، این مطرح نباشد. می‌گفت بنده خدایی عربِ چیز کرده بود، دیدند هی مشت مشت خرما می‌خورد.

شاگرد (عرب زبان): قبضة

استاد: می‌گویند مشت مشت داشت چیز می‌کرد. بهش گفتم بابا دانه دانه بخور. می‌گفت آنچه دانه دانه می‌خورند بادمجان است. این مثل حالا این چیز از این شوخی‌ها بگذریم حالا به تناسب ایام. حالا بازهم در پرانتز یک شوخی دیگر بکنم. می‌گویند مرحوم آقای نجف یک آقایی بود مقدسی در شاگرد، از مقدسین اصحاب مرحوم آقای شاهرودی بود، خیلی پیرمرد باوقاری بود که جای مرحوم آقای شاهرودی هم نماز می‌خوانده و اینها، وقتی آقای شاهرودی نمی‌آمدند. خب یک عده‌ای می‌خواهد سربه سر ایشان، مال همین ایام بزنند و اینها. آقای شاهرودی نمی‌توانستند شوخی کنند با ایشان شروع کردند شوخی کردن یک دانه الاغ را در تابوت گذاشته بودند رویش را پوشانده بودند و ایشان که آمده بودند گفتند یک میتی هست شما محبت کنید بیایید نماز بخوانید. ایشان که آمده مشغول نماز بوده وسطش چیز را کنار زده بودند دمش زده بود بیرون، این خلاصه این هم با عصا دنبالشان کرده بود، حرفه‌ای بوده و اینها. حالا باز هم در پرانتز این را بگویم یک خدا رحمتش کند باز هم همۀ اینها را رحمت کند، این آسید جواد شیرازی بود که از اساتید مدرسۀ مؤسسۀ بقیة الله که قبل از درس ما آنجا استاد راهنما بود، هر روز تقریباً ما می‌دیدیم. خب یک روز رفت در مؤسسۀ بقیة الله، ایشان در همان مؤسسه مرحوم شد، سکته کرد و در همانجا خدا بیامرزدش. خب خیلی مرگش ناگهانی بود، خیلی ناگهانی به طور بُهت بود. همه بُهتشان برد. بعد همان شب منزل آقای ایروانی افراد جمع شده بودند به عنوان عزا و اینها، هنوز تشییع نشده بود و اینها. یک منبری خدا خیرش بدهد بالای منبر رفت، ایام عید الزهراء بود، تناسب آن مجلس حواسش نبود که حالا چه مجلسی است، این قصه را آنجا نقل کرد، ما دهنمان باز مانده بود که این آقا در چی، اینقدر هم مجلس سنگین بود چون فوت آسید جواد خیلی سنگین بود، خیلی فوت عجیب و غریب سنگینی بود، به طوری که هیچ کس اصلاً. کسی نمی‌توانست بخندد چون قضیه مرگ جوان است، مرگ جوان سنگین است ولی آن آقا خود آن آقا هم یکی دو ماه بعد مرحوم شد. شرایطش شرایط چیزی نبود که گاهی اوقات افراد یک غلطاتی، با وجودی که منبری خوبی بود ولی پیدا بود که از چیزش گذشته. حالا این پرانتز را ببندیم.

می‌خواهم عرض بکنم در این‌که حصاد ممکن است بگوییم خصوصیت ندارد، عیب ندارد. ولی حصاد را ممکن است جامع بین حصاد و صرام قرار بدهیم. یعنی چیزی که بشود در مشت قرار داد، مشت مشت، متعارف باشد یک مشت. اما این‌که حالا میوه، انواع و اقسام میوه، یک خربزه مثلاً طرف کاشته. یک هندوانه کاشته، اینها، این دیگر از توش در نمی‌آید که باید حتماً یک چیزی هم در اینجور چیزها به فقرایی که هست داده بشود و امثال اینها.

شاگرد: یعنی دو تا چیز خصوصیت دارد، یکی حصاد و یکی هم صرام.

استاد: حصاد و یکی هم صرام. در این دو تا چیز کرده باشند.

شاگرد: میوه‌ها هست که مشت مشت هست

استاد: حالا این‌که، می‌خواهم بگویم دلیل نداشته باشیم، آن چیزهایی بوده که شایع بوده و امثال اینها. به هر حال از جهت روایات در مورد حصاد و صرام خب روشن هست. روایتی که یک نوع تعمیم هم داشته باشد. ممکن است تعمیم کسی از آن استفاده کند، یک روایت تفسیر قمّی هست که آن تعبیرش همین قبضه‌ای که آقا فرمودند در آن روایت تعبیر قبضه کرده.

تفسیر قمی هست: «و قوله وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ قال يوم حصاد و كذا نزلت،» حالا این یعنی چی کذا نزلت و اینها و آیا معنایش این است که مثلاً آیۀ قرآن

شاگرد (عرب زبان): مع القید

استاد: نه مرادم این جهت کذا نزلت آیۀ موجود حصاده هست. حضرت می‌خواهد بفرماید آیۀ قرآن ها ندارد، مراد این هست، یا یک چیز دیگری که در بعضی روایات دیگر هست. در بعضی روایات دیگر هست می‌گوید حَصاد هست نه حُصاد، دو تا ضبط، دو تا قرائت اینجا دارد. یک کلمۀ حُصاد دارد، یکی حَصاد دارد. و هر دویش هم عربی فصیح هست و امثال اینها. در بعضی روایات دیگر می‌گوید که به فتح الحاء. در روایت دیگر این، در روایت سیّاری در تنزیل و تحریف، روایات دیگر این به فتح الحاء در یکی دو تا روایت دیگر هم وارد شده. احتمال می‌دهم که این منتقل نشده. یعنی بد منتقل شده. حضرت می‌خواست بگوید که یوم حَصاد، با تلفظ خودش بیان کرده که به فتح مثلاً آن به ضم خوانده. نمی‌دانم حالا مراد کذا نزلت چی است؟ آن خیلی به بحث ما مربوط نیست.

«قال فرض الله يوم الحصاد- من كل قطعة أرض قبضة للمساكين- و كذا في جزاز [جذاذ] النخل و في الثمرة- و كذا عند البذر»

ایشان در ثمره به‌طور مطلق این مطلب را قائل شده.

البته این‌که این روایت باشد روشن نیست. این ظاهراً کلام خود علی بن ابراهیم است. و اینجور چیزها که کلام. البته علی بن ابراهیم از خودش حرف نمی‌گفته. ولی ممکن است برداشتش از روایات باشد. ایشان چون در روایات بعضی جاها حَصاد تعبیر شده، بعضی جاها نخل تعبیر شده، صرام نخل، جذاذ النخل تعبیر شده، برداشتشان این بوده که این مراد از حصاد و صرام و اینها خصوصیت ندارد یوم برداشت محصول مراد باشد. این که ما از این، این نکته را داشته باشید کلمات یک سری اشخاصی که براساس روایات فتوا می‌دادند در صورتی می‌تواند کاشف از روایات باشد که برداشت آنها توش نباشد. یعنی گاهگاهی ممکن است نشانگر فتوایی هست که از نحوۀ برداشت روایات استفاده می‌شود. اصلاً بعضی وقت‌ها من در این بحث موقوفۀ ابی بصیر در ارث این مطلب را اشاره کردم که موقوفۀ ابی بصیر بعضی‌ها ممکن است تصور کنند که این حتماً باید روایت باشد. ما آنجا اشاره می‌کردیم در بحث ارث زوجه. ما می‌گفتیم آن ممکن است فتوای خود ابی بصیر باشد از آیۀ قرآن، بعضی استنتاج هم کردند، اساساً استنباط از آیۀ قرآن هم شده. این همان استنباط که دیگران از آیۀ قرآن کردند ابوبصیر هم ممکن است از آن آیۀ قرآن. ابوبصیر قطعاً از خودش حرف در نمی‌آورد. این مسلم است و آن استنباطات، حتی استنباطات پیچیده‌ای که در زمان‌های ما گاهی انجام می‌گرفته آن موقع نبوده. ولی این‌که حتماً هم یک روایتی غیر از همین روایات و همین آیۀ قرآن وجود داشته باشد در جایی که احتمال دارد که از همین روایات این برداشت شده باشد دیگر نمی‌توانیم.

این هم عند الثمرة ممکن است برداشت علی بن ابراهیم باشد از روایات به این‌که وقتی آیۀ قرآن مثلاً آیۀ قرآن یوم حصاده دارد، بعد روایات صرام را هم ضمیمه کرده از این فهمیده که حصاد خصوصیت ندارد. حالا که خصوصیت ندارد گفته مطلق ثمره. اینها را. اما کذا عند البذر، عند البذر روایت دارد. حالا آن بحث عند البذر را بعداً می‌خوانیم که آن یک حق دیگری هست که در روایت دیگر بحث ما وارد شده.

شاگرد: علی ای حال ما یکی از مجاز و غیر مجاز باید ؟؟؟ ۲۶:۴۷ یا حصاد را توسعه بدهیم که مطلق برداشت یا این ضمیر را مضیّق کنیم به بعضی از ثمرات.

استاد: نه آنش لازم نیست. نه لازم نیست. حصاد وقتی شما وقتی یک، می‌گویید انسان فرض کنید می‌گویید که اگر انسانی را دیدید بهش سلام برسانید. این دیدید آن انسان را مقید می‌کند. انسانی که مرئی باشد. مجرد این‌که قیودات دیگر آن را قید می‌زند این معنایش این نیست که انسان به معنای انسان مرئی است.

شاگرد: نه این ها بالأخره مرجع دارد.

استاد: نه مرجعش می‌گوید شما حق محصول را در هنگام درو کردن باید بدهید. خود کلمۀ درو کردن محصول را مقید می‌کند. نه این‌که ها مقید بشود. اگر ما حصاد را به معنای، این را اوّل گفتم که آن تقریب اوّل ضعیف بود به خاطر همین بود. مجرد این‌که مرجع ضمیر مطلق محصول است باعث نمی‌شود که ما این حق را مطلق بدانیم. چون می‌گوید در محصول در هنگام درو کردن آن باید حق ادا شود. در هنگام درو کردن آن. خود درو کردن آن را مقید می‌کند، این.

بنابراین از این جهت نمی‌توانید مجرد این‌که مرجعش، چون مرجعش اینجور نیست که عمومیت داشته باشد. اطلاق است. اطلاقی است که به وسیلۀ یوم حصاده مقید می‌شود دیگر.

شاگرد: تفسیر قمی تعبیر قال

استاد: یعنی قال علی بن ابراهیم. این را من بحث‌هایش را مفصل، این بحثش را مفصل یک موقعی کردم که در بحث چیز بود، که بعضی‌ها این قال‌ها را به امام صادق ظاهراً زدند. ولی این قال‌ها مراد علی بن ابراهیم است. مفصل بحث همین دقیقاً همین را.

شاگرد: خودش هم مؤلف باشد علی بن ابراهیم

استاد: بله. حالا این‌که مال علی بن ابراهیم است این قال‌ها مراد علی بن ابراهیم است. و کلام علی بن ابراهیم است. علی بن حاتم از علی بن ابراهیم این مطلب را نقل می‌کند. ایشان عبارت‌های تفسیری علی بن ابراهیم و روایت‌های تفسیری علی بن ابراهیم را به علاوۀ روایت‌هایی که از مصادر دیگر هست علی بن حاتم جمع‌آوری کرده. این مال علی بن ابراهیم است. حالا آن بحث‌هایش مفصل در، الآن یادم رفته در عدّه بود بحث کردیم یا در ارث. به نظرم عده بود بحث کردیم. این‌که علی بن ابراهیم. بله عده بود، در ذیل این روایتی که فوّض الله الی النساء امر الحیض و العدة و الچی چی ذیل آن روایت که یک روایتی در تفسیر علی بن ابراهیم هست به تناسب ما این بحث را آنجا آوردیم.

شاگرد: روایت شاید اختصاص به تمر با زرع هم استفاده بشود. مثلاً همین روایت عقرقوفی می‌فرماید که:

«قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصٰادِهِ - قَالَ الضِّغْثَ مِنَ السُّنْبُلِ- وَ الْكَفَّ مِنَ التَّمْرِ إِذَا خَرَصَ»

استاد: نه حالا آنهایش نه این ممکن است ناظر به این باشد که این زکات نیست. یک حق مستقل است. به این جهتش ناظر باشد نه این‌که بخواهد اینها را یک نوع اختصاص.

شاگرد: حصاد یعنی حصاد.

استاد: من حالا این را می‌خواهم بگویم. من حالا خیلی اصرار ندارم بر این‌که بگویم که خود این روایات می‌خواهد اختصاص را اثبات کند. قدر مسلم این است که بیشتر از این دلیل نداریم. آن مقداری که از روایات استفاده می‌شود در مورد ضغث من السنبل و کف من التمر دلیل داریم. بیشتر از آن دلیل نداریم. این است که ما به نظر می‌رسد که در غیر اینها دلیل نداشته باشیم. مقدارش هم یک مشت است. این هم از جهت روایات.

یک تعبیری در بعضی روایات دارد حفنه تعبیر کرده. حفنه همچنان که در حاشیۀ همینجا هم اشاره کرده دو تا معنا برایش شده. یکی یک مشت است، یکی دو مشت است. یعنی دو تا دست با همدیگر. ملئُ کفٍّ یا ملئُ کفّین. از مجموع روایات استفاده می‌شود که اینجا هم ملئُ کفّین مراد هست. چون در بعضی روایات هم هست می‌گوید که کفّین را مصداق اسراف قرار داده. این است که مراد از آن هم کفّ هست. خب پس مقدارش هم ملئُ کفّین هست. این هم مقدارش.

نکتۀ دیگر این‌که زمانش هم فقط یوم الحصاد هست. این‌که در مال وجود داشته باشد و بعد از آن هم واجب باشد، نه به خصوص با توجه به آن روایتی که می‌گوید وقتی داخل منزل هم برد دیگر واجب نیست. از یک روایتش هم استفاده می‌شود که داخل منزل دیگر این حق واجب نیست، که قبلاً هم روایتش را خواندیم. حالا روایتش هم خیلی ؟؟؟ ۳۲:۰۰ آن هست. این هم این مطلب.

نکتۀ دیگری که اینجا هست آن این است که آیا عند البذر هم واجب است یا نه؟ یک روایت داریم در مورد عند البذر گفته واجب است. این روایت صحیحه هم هست.

شاگرد: تعدادش هم بعضی از روایات می‌گویند ثلاثة

استاد: نه آن ثلاثه را ما بحثش کردیم که روایت معتبر نیست. روایت مصادف بود. آن روایت مصادف از جهت سندی، بحث سندی‌اش. چیزش روایت‌های معتبر می‌گوید حتی یفرغ. ظاهر حتی تفرغ این است که تا فقرا تمام بشوند. به هر فقیری یک مشت داده بشود حتی یفرغ. البته یک نکتۀ دیگری وجود دارد که به نظرم همینجا ؟؟؟ ۳۲:۳۷ بکنند، شرط این‌که حتی به همۀ فقرا داده باشد این است که خودش لنگ نماند. یک روایت دیگر این هست که آن روایت معتبر هم هست که اگر باعث بشود که خودش و عیالش لنگ بمانند دیگر واجب نیست.

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْمُثَنَّى» روایت بیست و نهم باب «قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ فَقَالَ كَانَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ الْأَنْصَارِيُّ سَمَّاهُ وَ كَانَ لَهُ حَرْثٌ وَ كَانَ إِذَا أَخَذَ» (یا احلّ یعنی زمان کشت فرا برسد «يَتَصَدَّقُ بِهِ وَ يَبْقَى هُوَ وَ عِيَالُهُ بِغَيْرِ شَيْ‏ءٍ فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ سَرَفاً.» می‌گوید این مقدار سرف هست و اینها. در بعضی روایات می‌گوید من السرف، این‌که با دو مشت بدهی. من السرف. آن منافات با این ندارد.

شاگرد: آن اعم است. در آن روایت قبلی می‌گوید صدقه داده بشود. یک سری شاید اینجوری

استاد: نه، ذیل همین آیه می‌گوید. «**وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفينَ**» می‌خواهیم بگوییم که واجب نیست دیگر. اصلاً منهیٌ عنه هست از این‌که این کار را بکند. خب نمی‌شود، نباید اصلاً این کار را بکند. این است که در مرحلۀ اوّل خودش و عیالش باید از این چیز، وقتی وابسته به این هستند. حالا اگر کسی وابسته نباشد نه. کسی که خودش و عیالش زندگی‌اش به این محصولش وابسته هست آن به مقداری که خودش و عیالش وابسته به این هستند و بدون آنها نمی‌توانند زندگی‌شان بچرخد آن هیچی. غیر از آن مقدار مستحب یا واجب، حالا ما که واجب می‌دانیم، مقدار واجبش به هر فقیری یک مشت هست. شاید یک روایتی هست که می‌گوید امام علیه السلام حتی به غلمانشان می‌گفتند بیشتر از یک مشت ندهد. آن را سرف تلقی کردند. این اسراف، شاید در حالی که خب ممکن است شما بگویید که خب آدم بیشتر به فقیر بدهد که چه مانعی دارد؟ امام علیه السلام که لنگ این چیزها نبودند که اینها. و چیزی که از ائمۀ ما رسیده که چقدر انفاق‌هایی می‌کردند، انفاق‌های عجیب و غریب، این چی است؟ من حدس می‌زنم امام علیه السلام چون فعلشان جنبۀ حجت داشته، می‌خواستند این به عنوان واجب در جامعه مطرح نباشد. خیلی‌ها ممکن بود، اینها تلقی می‌کردند که این واجب هست و امثال اینها. امام می‌گفتند که آنها هم به عنوان واجب نمی‌دادند می‌دادند در واقع. امام علیه السلام می‌خواهد بگوید مقدار واجبش این هست. و نکتۀ دیگر هم ممکن است این باشد که اصلاً در جایی که شاید اصلاً مکروه هم باشد در جایی که بیشتر از آن دادن، چون ممکن است این زیاده‌روی در دادن اینها باعث می‌شود که فقرا همه‌اش چشمشان به این باشد که بروند دنبال این‌که از این چیزها جمع‌آوری کنند، جلوی یک نوع تن پروری و امثال اینها. این غرض این نیست که یک تأمین آنچنانی فقرا بشوند. بحث این است که این فقرا چشمشان که به این محصول افتاده این چشمشان از این محصول یک بهره‌ای دارد که به هر حال چیز نباشد، خلاصه، عرض کردم مثال بزنم یک بچه‌ای که دارد پفک می‌خورد، بچۀ دیگر ببینید این دارد پفک می‌خورد این یک نوع چیز اخلاقی هست که آن بچه هم یک پفک. در همین حد هست. یک مشت چیزی نیست که داده بشود. این می‌خواهد بگوید که آن نگاه فقیر که آنجا وجود دارد، آن نگاه فقیر هم باید سیر بشود و آن مقداری که این حق واجب هست این مقدار هست.

شاگرد: اوّلشان ولی با تعلیل به اسراف نمی‌سازد دیگر. حضرت اگر می‌توانند بگویند ندهید ولی نگویند که به خاطر اسراف ندهید.

استاد: نه اسراف به این معنا، اسراف نه اسرافی که محرم هست.

شاگرد: ولو مکروه

استاد: نه، حتی مکروه هست. لا تسرفوا یعنی زیاده‌روی. البته آیۀ شریفه ان الله لا یحب المسرفین تعبیر کرده ذیلش به نظرم. ان الله لا یحب المسرفین ظاهرش مکروه بودن است، و آن با مکروه بودن. آن حالا ممکن است جهت مکروه بودنش همین توجیه دومی بود که عرض کردم که قرار نیست که افراد وابستۀ به این بشوند. احساس کنند که. این یک چیزی هست که یک مثلاً حق کوچکی هست که افراد ببینند. این شاید لا اقل کراهت این مطلب استفاده می‌شود. بیشتر از این مقدار.

مطلب دیگر اجازه بدهید می‌خواهم این بحث را جمع کنم یک نکته‌ای. در یک روایت در مورد بذر هم دارد که کذلک عند البذر. روایت ابی بصیر. می‌گوید: «وَ لَا تَبْذُرْ بِاللَّيْلِ‏ لِأَنَّكَ تُعْطِي مِنَ الْبَذْرِ كَمَا تُعْطِي مِنَ الْحَصَادِ.»

این به نظر می‌رسد که از عبارت تعطی فی البذر کما تعطی فی الحصاد وجوب استفاده نمی‌شود. تعبیر امر نکرده که عند البذر. و لا تبذر باللیل و امثال اینها. اصل تعطی فی الحصاد مسلم بوده. آن می‌خواهد این را تنظیر به آن بکند. این از این‌که حتماً در عند البذر. به خصوص یک تفاوتی هم عند البذر با حصاد دارد، معمولاً هنگام بذر محصول زیاد نیست. یک مقدار کمی نگه داشتند برای این‌که بکاشتند. فرض کنید دو کیسه، سه کیسه امثال اینها. خیلی وقت‌ها اگر قرار باشد به فقرا بدهند خودشان کارشان لنگ می‌شود. به خلاف آن زمانی که دارد محصول را برداشت می‌کند که خیلی بیشتر از اینها هم می‌توانند به فقرا کمک کنند و امثال اینها. این‌که واجب باشد در عند البرداشت محصول به فقرا کمک کردن این معنایش این نیست که عند البذر هم واجب باشد و اینها. مجموعاً مشکل هست در مورد عند البذر ما بتوانیم از این روایات. و منافات هم ندارد که عند البذر مستحب باشد با این‌که عند الصرام و عند الجذاذ واجب باشد. این لحن روایت این نیست که از جهت نوع حکم هم اینها مثل هم هستند. می‌گوید همچنان که عملاً خارجاً شما داده می‌شود پیداست که آن موقع هم مرسوم بوده، حتی خارجاً نه این‌که لأنک تجب علیک تعطی. چون شما می‌خواهید یک فقیر دست خالی نرود اینها بعضی چیزها هست بحث استحباب و وجوب هم نیست. یک نوع برکت زمین هم هست. یعنی در واقع این‌که معروف است دیگر، می‌گویند وقتی چشم یک نفر به این چیز باشد خود همان باعث می‌شود برکت را از آن شیء ببرد و امثال اینها. این جهت ممکن است در واقع عند البذر هم مستحب باشد که بنابراین روایت قدر مسلم استحباب این مطلب هست، اما وجوبش دیگر مشکل هست.

حالا جمع‌بندی این کل بحث. حالا بعضی ریزه‌کاری‌هایش را در کلاس راهنما رفقا این روایت را ببینند، آنجا صحبت می‌کنیم. فردا ان شاء الله حق المارّة را شروع می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان